

Points of Divergence Between the Theories of Absolute and Restricted Guardianship Concerning the Powers of Wali Faqih During the Occultation*



Morteza Gharasban Rouzbahani 

Graduate of Level Four Seminary Studies and Ph.D. Student, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.
m.gharasban@isca.ac.ir

Abstract

One of the central issues in the theory of *Wilayat al-Faqih* (Guardianship of the Jurist) is the precise determination of the scope and limits of the authority exercised by the Islamic ruler during the period of the Major Occultation. With the commencement of the Occultation, the administration of public affairs and the protection of the interests of the Muslim community became among the most significant concerns of Shi'i political jurisprudence. Within this framework, two major approaches emerged regarding the powers of the qualified jurist (*faqih jāmi' al-sharā'it*): the theory of Absolute Guardianship of the Jurist (*Wilayat al-Faqih al-Mutlaqah*) and the theory of Restricted Guardianship of the Jurist (*Wilayat al-Faqih al-Muqayyadah*). Each approach carries distinct implications for governance, legislation, and the exercise of political authority. Given the diversity of interpretations concerning the meaning of "absoluteness" (*itlāq*), the present study seeks to clarify the precise

* **Cite this Article:** Gharasban Rouzbahani, M. (2025). Points of divergence between the theories of absolute and restricted guardianship concerning the powers of Wali Faqih during the occultation. *Jurisprudence and Politics*, 6(12), pp. 314-343. <https://doi.org/10.22081/ijp.2026.74778.1122>

▣ **Article Type:** Research; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran

▣ **Received:** 2025/04/12 • **Revised:** 2025/06/18 • **Accepted:** 2025/07/12 • **Published online:** 2025/09/29

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



meaning of this concept and to identify the foundational distinctions between these two theories. The research addresses the following question: What is meant by “absoluteness” in the theory of Absolute Guardianship of the Jurist, and how does it differ from the theory of Restricted Guardianship? The study adopts a descriptive-analytical methodology and relies on library-based research and documentary sources. The findings indicate that Absolute Guardianship, or what earlier jurists often referred to as General Guardianship, denotes the jurist’s unrestricted authority in matters relating to the administration of society and the implementation of Islamic law. In contrast, Restricted Guardianship limits the authority of the jurist primarily to *hisbah* matters (public-interest duties lacking a specific administrator) and cases of necessity. Furthermore, an examination of the views of Ruhollah Khomeini before and after the Islamic Revolution—particularly as expressed in his work *Wilayat al-Faqih* and in his governmental positions—demonstrates a clear commitment to the theory of Absolute Guardianship as the most effective foundation for the Islamic political system.

The study concludes that the differences between these two approaches can be explained through five principal dimensions:

1. The scope of the jurist’s authority.
2. The temporal extent of authority during the periods of the Presence and Occultation of the Imam.
3. The legitimacy of establishing an Islamic government.
4. The status and authority of governmental decrees (*ahkam hukūmiyyah*).
5. The legal form and framework of the jurist’s powers.

The originality of this research lies in its analytical and comparative approach, which not only clarifies the meaning of absoluteness (*itlāq*) but also systematically identifies the points of divergence between the two theories and demonstrates their relationship to the foundations of Islamic governance and the function of governmental rulings during the period of Occultation.

Keywords

Guardianship (*Wilayah*); Authorization of Disposition; Absolute Guardianship; Restricted Guardianship; Governmental Ruling.

وجوه اختلاف النظرتين الكبيرين، المطلقة والمقيّدة، في صلاحيات الولي الفقيه في عصر الغيبة*

مرتضى غرسبان روزبهاني

خريج المستوى الرابع من الحوزة العلمية وطالب دكتوراه في جامعة شهيد بهشتي، طهران، إيران.
m.garasban@isca.ac.ir



الملخص

أحد المحاور المركزيّة في نظرية ولاية الفقيه هو التحديد الدقيق لنطاق وحدود صلاحيّات الحاكم الإسلامي في عصر الغيبة. بالتزامن مع بداية الغيبة الكبرى، أصبحت كميّة إدارة الشؤون العامّة وصيانة مصالح المجتمع الإسلامي إحدى الاهتمامات الأساسيّة للفقه السياسي الشيعي. في هذا الإطار، ظهرت نظريتان رئيسيتان بشأن حدود صلاحيّات الفقيه الجامع للشرائط، وهما «الولاية المطلقة للفقيه» و «الولاية المقيدة للفقيه»، وكلتاها تتركّان آثاراً مختلفة في مجالات الحكم والتشريع وممارسة السيادة. نظراً لتنوع المفاهيم حول مصطلح "الإطلاق"، تهدف الدراسة الحاليّة إلى توضيح المعنى الدقيق لهذا القيد وإبراز أوجه التمييز الأساسيّة بين وجهتي النظر، وذلك بالإجابة على السؤال التالي: ما معنى الإطلاق في ولاية الفقيه المطلقة وما الفرق بينها وبين الولاية المقيدة؟ أُجري هذا البحث بالطريقة الوصفية التحليلية وباستخدام المصادر المكتوبة. تُظهر النتائج أنّ المقصود بالولاية المطلقة، أو الولاية العامّة في اصطلاح الفقهاء المتقدّمين، هو الولاية غير المحدودة للفقيه في نطاق

۳۱۶
فقه
سیاسی
سال ۶، شماره ۲، ۱۴۰۴

* الاستشهاد بهذه المقالة: غرسبان روزبهاني، مرتضى. (۲۰۲۵). وجوه اختلاف النظرتين الكبيرين، المطلقة والمقيّدة، في صلاحيات الولي الفقيه في عصر الغيبة. الفقه والسياسة، ۶(۲)، صص ۳۱۴-۳۴۳.
<https://doi.org/10.22081/IJP.2026.74778.1122>

□ نوع المقال: بحثية؛ الناشر: المعهد العالي للعلوم والثقافة الإسلامية، قم، إيران

□ تاريخ الإستلام: ۲۰۲۵/۰۴/۱۲ • تاريخ التعديل: ۲۰۲۵/۰۶/۱۸ • تاريخ القبول: ۲۰۲۵/۰۷/۱۲ • تاريخ الإصدار: ۲۰۲۵/۰۹/۲۹

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



إدارة المجتمع وتطبيق أحكام الشريعة؛ في حين أنّ الولاية المقيدة تحدّ صلاحيات الفقيه في الأمور الحسبية وحالات الضرورة. كما أنّ دراسة آراء الإمام الخميني (قدّس سرّه) قبل وبعد الثورة الإسلامية، خاصّة في كتاب «ولاية الفقيه» ومواقفه الحكوميّة، تشير إلى تأكّيد الواضح على نظريّة الولاية المطلقة كأساس لفاعليّة نظام الحكم الإسلامي. وتظهر نتائج البحث أنّ الفرق بين هاتين النظريتين يمكن تفسيره في خمسة محاور أساسية، وهي: نطاق الصلاحيّات، والنطاق الزمني لعصر الحضور والغيبة، وشرعيّة تشكيل الحكومة، ومكانة وأصالة الحكم الحكوميّ، وشكل صلاحيات الفقيه. الإنجاز المبتكر لهذا البحث هو أنّه من خلال نهج تحليلي ومقارن، بالإضافة إلى شرح معني الإطلاق، استخلص أوجه الاختلاف بين النظريتين بطريقة منهجيّة ومتكاملة، وأوضح ارتباطهما بأسس تشكيل الحكومة الإسلاميّة ووظيفة الحكم الحكوميّ في عصر الغيبة.

الكلمات المفتاحية

الولاية، إذن التصرف، المطلقة، المقيدة، الحكم الحكوميّ.

وجوه اختلاف دیدگاه‌های مطلقه و مقیده، در

اختیارات ولی فقیه در عصر غیبت*

مرتضی غریب‌ان روزبهانی 

دانش‌آموخته سطح ۴ حوزه علمیه و دانشجوی دکتری دانشگاه شهید بهشتی، تهران. ایران.
m.gharasban@isca.ac.ir



چکیده

یکی از مباحث محوری در نظریه ولایت فقیه، تبیین دقیق گستره و حدود اختیارات حاکم اسلامی در عصر غیبت است. همزمان با آغاز غیبت کبری، چگونگی اداره امور عمومی و صیانت از مصالح جامعه اسلامی، به یکی از دغدغه‌های اساسی فقه‌سیاسی شیعه تبدیل شد. در این چارچوب، درباره حدود اختیارات فقیه جامع‌الشرایط، دو دیدگاه کلان «ولایت مطلقه فقیه» و «ولایت مقیده فقیه» شکل گرفت که هر یک آثار متفاوتی در حوزه حکومت، قانون‌گذاری و اعمال حاکمیت بر جای می‌گذارند. با توجه به تنوع برداشت‌ها از مفهوم «اطلاق»، پژوهش حاضر با هدف تبیین معنای دقیق این قید و روشن ساختن وجوه تمایز مبنایی دو دیدگاه، به این پرسش پاسخ می‌دهد که اطلاق در ولایت مطلقه فقیه به چه معناست و تفاوت آن با ولایت مقیده در چیست. این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که مراد از ولایت مطلقه، یا ولایت عامه در اصطلاح فقیهان متقدم، ولایت غیرمحدود فقیه در قلمرو اداره جامعه و اجرای احکام شریعت است؛ در حالی که ولایت مقیده، اختیارات فقیه را به

۳۱۸
فقه و
سیاست

سال ۶، شماره ۲، ۱۴۰۴

* **استاد به این مقاله:** غریب‌ان روزبهانی، مرتضی. (۱۴۰۴). وجوه اختلاف دیدگاه‌های مطلقه و مقیده، در اختیارات ولی فقیه در عصر غیبت. فقه و سیاست، ۶(۲)، صص ۳۱۴-۳۴۳.

<https://doi.org/10.22081/ijp.2026.74778.1122>

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۲ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۳/۲۸ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۱ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۷/۰۷

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



امور حسیه و موارد اضطرار محدود می‌کند. همچنین، بررسی آراء امام خمینی علیه السلام پیش و پس از انقلاب اسلامی، بویژه در کتاب ولایت فقیه و مواضع حکومتی ایشان، بیانگر تأکید روشن بر نظریه ولایت مطلقه به‌عنوان مبنای کارآمدی نظام سیاسی اسلام است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که تفاوت این دو دیدگاه در پنج محور اساسی، یعنی محدوده اختیارات، گستره زمانی عصر حضور و غیبت، مشروعیت تشکیل حکومت، جایگاه و اعتبار حکم حکومتی، و قالب اختیارات فقیه، قابل تبیین است. نوآوری این پژوهش در آن است که با رویکردی تحلیلی و مقایسه‌ای، افزون بر تبیین معنای اطلاق، وجوه افتراق دو نظریه را به‌صورت منظم و یکپارچه استخراج کرده و پیوند آن را با مبانی تشکیل حکومت اسلامی و کارکرد حکم حکومتی در عصر غیبت روشن ساخته است.

کلیدواژه‌ها

ولایت، اذن تصرف، مطلقه، مقیده، حکم حکومتی.

مقدمه

حاکم اسلامی، مدیریت کلان جامعه را برعهده دارد و مبین وظیفه اجتماعی انسان‌ها و افراد جامعه است و در هر زمانی مردم هم به فقه خرد (امور فردی) و هم به فقه کلان (امور اجتماعی) مکلف هستند و با روایات بسیاری مثل «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ» (مجلسی، بی تا، ج ۷۱، ص ۳۳۹) یا «فَلَيْسَ مِنَ الْإِسْلَامِ فِي شَيْءٍ» (مجلسی، بی تا، ج ۷۲، ص ۲۱) یا «فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (کلینی، ۱۴۷۲ق، ج ۲، ص ۱۶۳) بر این تکلیف تأکید بسیار شده است، و به تعبیر امام علیه السلام، اهتمام به امور مسلمین از اوجب واجبات است (موسوی خمینی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۴۱۴).

تعیین وظایف مربوط به فقه کلان، برعهده رهبر و حاکم جامعه است، از این رو همان گونه که همه مردم موظف به شناخت و اطاعت از مرجع تقلید برای انجام اعمال مربوط به فقه خرد هستند، موظف به شناخت و اطاعت از امام و رهبر جامعه برای فهم و انجام وظایف اجتماعی خویش هستند. همچنین تکالیف الزامی از طرف فقیه نه تنها برای مکلفین غیر فقیه، بلکه شامل همه فقها هم می شود و مخالفت با حکم ایشان، نه از مجتهد و نه از هیچ مقلدی پذیرفته نیست.

بر این اساس، حکم ولایت فقیه برای همه انسان‌ها است و در شمول افراد، دارای اطلاق است و همه مردم باید در هر زمانی ولی فقیه داشته باشند و به دستورات او عمل کنند. اما از آنجاکه ولایت فقیه رمز موفقیت و تعالی نظام اسلامی و عامل شکست دشمنان دین و انقلاب در جنگ سخت و نرم علیه ما بوده است، مورد تهاجم فکری قرار گرفته و برخی درصدد تضعیف این جایگاه هستند. که به ابعاد مختلف مسئله، حمله می کنند. یکی از این ابعاد، دست آویز قراردادن دایره اختیارات ولی فقیه است که در این تحقیق به تبیین آن می پردازیم.

مسئله ولایت فقیه یکی از مسائل اساسی و پردامنه در اندیشه سیاسی اسلام است. همزمان با طرح این بحث در آغاز عصر غیبت، مسئله میزان و گستره اختیارات ولی فقیه نیز مطرح بوده است و در قرن اخیر و همزمان با عینیت یافتن این نظریه در نهضت امام خمینی علیه السلام، این مسئله بیش از گذشته مطرح گردید.

فلسفه وجودی حکومت و وظایف حکومت اسلامی، مستلزم برخورداری حاکم از میزان اختیاراتی است که بتواند با تکیه بر آنها به وظایفش عمل کند. اگر وظایفی را بر عهده فردی قرار دهند اما اختیارات لازم برای انجام آن وظایف را به وی ندهند، بازخواست انجام آن مسئولیت و وظیفه امری غیر منطقی است. از این رو هر جا وظیفه‌ای به کسی محول می‌شود متقابلاً باید اختیاراتی به او واگذار شود که با بهره‌گیری از آنها بتواند وظایف خویش را انجام دهد. بر این اساس، مجموعه وظایف سنگین دولت اسلامی، که از نظر حجم و وسعت از وظایف سایر حکومت‌ها بیشتر است، بالطبع اقتضاء می‌کند که اختیارات و امکانات دولت اسلامی نیز از اختیارات و امکانات سایر حکومت‌ها وسیع‌تر باشد تا بتواند به خوبی از عهده تکالیف و وظایف خود بر آید.

با این وضوح، برخی در بحث اختیارات ولی فقیه در جامعه اسلامی، تشکیکاتی مطرح نموده‌اند که برآورد آن، طرح دو دیدگاه ولایت مطلقه فقیه و ولایت مقیده فقیه است. با توجه به تنوع معانی در قید اطلاق، این تحقیق در پی پاسخ‌گویی به این سوال است که قید اطلاق در ولایت مطلقه فقیه، دقیقاً به چه معناست و تفاوت این دو دیدگاه در چیست. از این رو در این تحقیق، پس از مفهوم‌شناسی واژه‌ها و ذکر پیشینه بحث، ضمن تبیین دقیق دو دیدگاه، به دیدگاه امام علیه السلام در این خصوص پرداخته و سپس تفاوت‌های این دو دیدگاه مطرح می‌شود.

بر این اساس، نوآوری پژوهش حاضر در آن است که به جای بسنده کردن به نقل دیدگاه‌ها، تلاش می‌کند بر پایه تحلیل مفهومی و تطبیقی، مرز دقیق میان ولایت مطلقه و ولایت مقیده را روشن ساخته و نشان دهد اختلاف این دو نظریه صرفاً لفظی نیست، بلکه در عرصه اداره جامعه اسلامی و نحوه اعمال اختیارات حاکم دینی آثار عملی و نظری مهمی دارد.

پیشینه بحث اختیارات ولی فقیه

تصور ایجاد حکومت اسلامی و حاکمیت فقیه‌ی بزرگ چون حضرت امام علیه السلام به جای رژیم طاغوت، از آغاز عصر غیبت تا پیدایش انقلاب، امری بعید بود. در گذشته

اگرچه شرایط تحقق ولایت فقیه وجود نداشت، اما چون بحث علمی آن خالی از اشکال بود، برخی از فقهای بزرگ نظریه «ولایت مطلقه فقیه» را مطرح کردند. آنان به بررسی این مسئله پرداختند که اگر روزی شرایط برای حاکمیت فقیه مهیا شد و فقیهی بر مسند حکومت نشست، آیا ولایت او مطلق است یا مقید؟

امامان معصوم علیهم السلام در طول حدود ۲۵۰ سال حضور، غالباً در تقیه بودند و امکان ایجاد حکومت را نیافتند و حق دخالت در مسائل حکومتی از آنان سلب شده بود. پس از آنان فقهای شیعه نیز در زمان غیبت و در طول تاریخ غالباً از حکومت کنار زده شدند و امکان دخالت در مسائل حکومتی از آنان سلب شده بود. علی‌رغم این وضعیت، این پرسش همواره مطرح بود که اگر زمینه حاکمیت فقیه فراهم شد و وی توانست حکومت تشکیل دهد، آیا او در اعمال ولایت همچنان باید به امور ضروری یعنی «امور حسبیه» اکتفا کند، یا تمام محدودیت‌ها و قید و بندهای دوران حاکمیت طاغوت و ستمگران کنار نهاده می‌شود و محدوده خاصی برای اعمال ولایت فقیه وجود ندارد؟ آیا فقیه جامع‌الشرایط همچون امام معصوم، مبسوط‌الید است که حکومت تشکیل دهد و تمامی اختیاراتی که امام معصوم در حوزه اداره جامعه و مدیریت کلان جامعه دارد، فقیه نیز خواهد داشت یا خیر؟ که گزینه مثبت پاسخ، تحت عنوان «نظریه ولایت مطلقه فقیه» مطرح شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۱۰۱-۱۰۲).

در میان فقهای شیعه، کسی که افزون بر نظریه‌پردازی در بحث ولایت فقیه، آن را عملاً نیز محقق ساخت، حضرت امام علیه السلام بود. ایشان در مباحث ولایت فقیه که پیش از انقلاب ارائه کردند، بر این نکته تصریح داشتند که امکان تحقق تشکیل حکومت در یک محدوده خاص جغرافیایی برای فقیه وجود دارد و در این صورت اختیاراتش منحصر به امور حسبیه و ضروری نمی‌گردد؛ بلکه فقیه هر جا مصالح ایجاب کند در چارچوب موازین شرع و مبانی اسلامی مجاز به اعمال ولایت است (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۵۶).

هرچند پیش از امام علیه السلام نیز در یک سده اخیر برخی فقهای شیعه واژه «ولایت مطلقه فقیه» را به کار گرفته‌اند، اما این اصطلاح فقهی از سوی ایشان ارائه و به لحاظ نظری و

عملی مورد بحث و بررسی قرار گرفت. امام خمینی علیه السلام معتقد بودند تمام اختیاراتی که امام معصوم علیه السلام در اداره امور سیاسی و اجتماعی دارا است، ولی فقیه نیز همان اختیارات را دارد، مگر اینکه چیزی استثنا شده باشد: «اصل این است که فقیه دارای شرایط حاکمیت، در عصر غیبت، همان اختیارات وسیع معصوم علیه السلام را داشته باشد، مگر آنکه دلیل خاصی داشته باشیم که فلان امر از اختصاصات ولی معصوم است» (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۵۶).

۱. مفهوم‌شناسی ولایت مطلقه فقیه

پیش از پرداختن به مفهوم ولایت مطلقه فقیه، ضرورت دارد معنای اصطلاحات ولایت، مطلقه و فقیه روشن شود.

۱-۱. ولایت

ولایت، واژه‌ای عربی است که از کلمه «ولی» به معنای پیوستگی و قرابت گرفته شده و واژه‌های فراوانی از آن اشتقاق یافته است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۵۳۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۸ق، ج ۱۵، صص ۴۰۰-۴۰۲). در لغت عرب هم به معنای آمدن چیزی است در پی چیزی دیگر، بدون آنکه فاصله‌ای در میان آن دو باشد که لازمه چنین ترتبی، قرب و نزدیکی آن دو به یکدیگر است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۵۳۳).

این واژه با شکل‌های مختلف (به فتح و کسر) در معانی محبت، حب و دوستی، نصرت و یاری، سلطان، متابعت و پیروی و سرپرستی استعمال شده و از آنجا که ریشه اصلی واژه با همان معنای لغوی به نوعی در همه این معانی دیده می‌شود، نمی‌توان معانی شمرده شده بالا را از سنخ مشترک لفظی دانست (ابن منظور، ج ۱۵، صص ۴۰۰-۴۰۲).

واژه ولایت در بحث ولایت فقیه به معنای سرپرستی است و در این معنا، ولایت شامل ولایت تکوینی و تشریحی می‌شود. ولایت تشریحی نیز خود به دو بخش ولایت بر محجوران و ولایت بر جامعه خردمندان تقسیم می‌شود. ولایت فقیه نیز ولایت مدیریتی

بر جامعه اسلامی است که به منظور اجرای احکام و تحقق ارزش‌های دینی و شکوفا ساختن استعداد های افراد جامعه و رساندن آنان به کمال و تعالی در خور خویش صورت می‌گیرد (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹).

همچنین ولایت، امری غیر از قیمومیت است؛ بررسی موارد کاربرد این واژه در قرآن کریم نشان می‌دهد که همواره این‌گونه نیست که معنای قیمومیت در مفهوم ولایت نهفته باشد تا سبب شود برخی ادعا کنند ولایت فقیه این است که شخص برتری به نام فقیه، بر صغار و انسان‌های بی‌عقل قیمومیت داشته باشد (حائری یزدی، بی‌تا، ص ۱۷۶).

۱-۲. مطلقه

در ولایت مطلقه فقیه، تعبیرهای متعددی نسبت به مطلق و مطلقه صورت می‌گیرد که در اینجا به اختصار آنها را مطرح می‌کنیم:

۱-۲-۱. مطلق از هر قیدی

مطلق در این تعبیر، به معنای آزاد و رها از هر قید و بند و فارغ از هر حد و حدودی و رای قانون و مسئولیت نداشتن در برابر گفتار و رفتار به کار می‌رود؛ در این تعبیر که برخی از روی مرض، جهل یا غرض تخریب، آن را به فقیه نسبت می‌دهند، گفته می‌شود که شعاع اختیارات ولی فقیه چنان گسترش داده شده که مقید به رعایت هیچ امر اخلاقی، دینی و حتی انسانی نیست و هرچه دلش خواست می‌تواند انجام دهد. آنها از معنی کردن مطلقه که اصطلاح خاصی است به معنای لغوی مطلق (Absolute) یعنی رها، آزاد، بی‌قید به این حرف باطل خود استدلال کرده‌اند، در حالی که هیچ عالم مسلمانی از مطلقه چنین برداشتی ندارد. مخالفان با نسبت دادن چنین اطلاقی به ولایت فقیه، حکومت اسلامی را دیکتاتوری و استبدادی می‌خوانند، در حالی که بدیهی است که مبنای تصمیم‌ها، انتخاب‌ها، عزل و نصب‌ها و کلیه کارهای فقیه، احکام اسلام و تأمین مصالح جامعه اسلامی و رضایت خدای متعال است (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹).

۱-۲-۲. مطلق در قبال مقید به امور فرعی فقهی

طبق این تعبیر که ظاهر دینی هم دارد، ولایت مطلقه فقیه یعنی اینکه فقیه اختیار همه چیز را دارد؛ حتی می‌تواند توحید را تغییر دهد و انکار کند و یا مثلاً نماز را از دین بردارد؛ به بیان دیگر ولی فقیه اگر مطلق باشد، می‌تواند در امور شرعی و حلال و حرام کردن دست ببرد و دین را تغییر دهد و این تحریف دین و غیر قابل قبول است (کعبی، ۱۳۸۰، ص ۶۱).

در حالی که اولاً: اینکه ولایت فقیه در چارچوب اصول دین و برآمده از آن و حافظ و مجری احکام آن است، شک و شبهه‌ای نیست؛ یعنی ایجاد و تأسیس حکومت و حفظ آن هم جزو دستورات دین است و عمل به آن، عمل به دین است و مخالفت با آن هم تکذیب ائمه علیهم‌السلام و اسلام است. ثانیاً: حفظ نظام اسلامی بر بسیاری از امور فرعی فقه، مقدم است و اهمیت بیشتری دارد و به تعبیر امام علیه‌السلام: «حفظ نظام جمهوری اسلامی ... از اهم واجبات عقلی و شرعی است» (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۵۶). و ثالثاً: در امور فقه خرد، دستور دین این است که، اگر ضرورتی پیش آمد، شخص می‌تواند و در مواردی، باید واجبی را به تأخیر بیندازد و یا مرتکب امر حرامی شود؛ مثلاً برای نجات غریق، می‌توان بدون اذن مالک وارد ملک او شد. حال آیا این امور در این شرایط حرام است؟!

۱-۲-۳. مطلق در قبال عدم بسط ید در زمان حکومت طاغوت

تعبیر دیگر این است که ولایت مطلقه فقیه، در مقابل ولایت محدودی است که فقها در زمان طاغوت داشتند. تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و دوران حاکمیت طاغوت، که از آن به زمان عدم بسط ید تعبیر می‌شود، فقهای شیعه به علت محدودیت‌ها و موانعی که از طرف حکومت‌ها برای آنان وجود داشت، نمی‌توانستند در امور اجتماعی چندان دخالت کنند. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تشکیل حکومت اسلامی توسط امام خمینی علیه‌السلام زمینه اعمال حاکمیت تامّ و تمام فقهای شیعه فراهم شد. در این زمان فقیه می‌توانست از مطلق اختیارات و حقوقی که از جانب صاحب شریعت و مالک

جهان و انسان برای او مقرر شده بود، استفاده کرده و آنها را اعمال نماید و محدودیت‌های متعددی که در زمان حاکمیت حکومت‌های طاغوتی فراروی او بود، اکنون دیگر برداشته شده بودند (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۱۰۱-۱۰۲).

۱-۲-۴. مطلق نسبت به امور حسبه

برخی امور در جامعه رخ می‌دهد که شارع مقدّس به تعطیل و بر زمین ماندن آنها راضی نیست و پیگیری و انجام آنها امری مفید، لازم و مطلوب شارع است. این امور واجب کفایی است، ولی اولویت و تقدم تصدّی در این مسئله با حاکم شرع و ولیّ فقیه است، مثلاً رسیدگی به کار یتیمان و یا پیگیری کار افراد بی سرپرست و یا دفن جنازه افراد مجهول الهویه و... به این امور دارای ثواب، امور حسبه می‌گویند. برخی افراد، اختیارات ولیّ فقیه را منحصر در این امور می‌دانند، و مطلقه با این تعبیر در مقابل این دیدگاه مطرح می‌گردد (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۷۷).

۱-۲-۵. مطلق نسبت به ولایت صغار و محجور و مجنون

برخی از منتقدین بحث مطلقه بودن ولایت فقیه، مدعی هستند که دایره ولایت فقیه در ولایت بر اشخاصی که در امور حسبه صحبت از آن می‌شود و یا ولایت بر اشخاصی که توانایی عقلی لازم برای مدیریت زندگی خود را ندارند؛ مثل صغیر و محجور و مجنون، محدود و محصور است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۹).

۱-۲-۶. مطلق نسبت به میزان اختیارات پیامبر ﷺ و ائمه اطهار 

تعبیر دیگری که ولایت مطلقه فقیه بدان اشاره دارد این است که فقیه هنگامی که در رأس حکومت قرار می‌گیرد هر آنچه از اختیارات و حقوقی که برای اداره حکومت، لازم و ضروری است، برای او وجود دارد و از این نظر نمی‌توان هیچ تفاوتی بین او و امام معصوم علیه السلام قایل شد؛ یعنی بگوییم یک سری از حقوق و اختیارات علی‌رغم آنکه برای اداره یک حکومت لازم و ضروری است، مع هذا اختصاص به امام معصوم علیه السلام

دارد و فقط اگر شخص امام معصوم علیه السلام در رأس حکومت باشد، می تواند از آنها استفاده کند، اما فقیه نمی تواند و حق ندارد از این حقوق و اختیارات استفاده کند. بدیهی است که این سخن قابل قبول نیست، چرا که اگر فرض می کنید که این حقوق و اختیارات از جمله حقوق و اختیاراتی هستند که برای اداره یک حکومت لازمند و نبود آنها موجب خلل در اداره امور می شود و حاکم بدون آنها نمی تواند به وظیفه خود که همان اداره امور جامعه است، عمل نماید؛ بنابراین عقلا به هیچ وجه نمی توان در این زمینه تفاوتی بین امام معصوم علیه السلام و ولی فقیه قایل شد و هر گونه ایجاد محدودیت برای فقیه در زمینه این قبیل حقوق و اختیارات، مساوی با از دست رفتن مصالح عمومی و تفویض منافع جامعه اسلامی است؛ بنابراین لازم است فقیه نیز به مانند امام معصوم علیه السلام از مطلق این حقوق و اختیارات برخوردار باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۱۰۱-۱۰۲).

۱-۲-۷. مطلق در مقابل مشروط به اضطرار

بدیهی است که هم در امور فردی و هم در امور اجتماعی، به خاطر اضطرار، حکم خاصی به دست می آید؛ مثل خوردن گوشت حرام برای زنده ماندن. تکلیف احکام فردی در اضطرار توسط مرجع تقلید روشن می شود و در امور اجتماعی مطابق حکم حاکم اسلامی باید رفتار شود. اما ممکن است در برخی موارد امور اجتماعی، رجحان عقلی یا عقلایی برای موضوعی وجود داشته باشد گرچه به حدّ اضطرار نرسد، حال سؤال این است که آیا در این موارد، ولی فقیه می تواند حکم دهد یا نه؟ در این موارد دو نظر هست. برخی اختیارات فقیه را مخصوص مواقع اضطرار می دانند و برخی هم صرف وجود رجحان عقلی و عقلایی را کافی می دانند که نظر دوم نسبت به نظر اول مطلق است و مشروط به زمان اضطرار نیست؛ یعنی ولایت فقیه نسبت به شرط اضطرار مطلق است. مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» به این تعبیر، این است که اگر «مصالح اهمّ اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد، در تراحم قرار گیرد، بدون اینکه منجر به اضطرار شود، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالیّه جامعه اسلامی است، به خاطر حفظ مصالح اهمّ جامعه اسلامی

نه تنها می تواند، بلکه باید موقتاً آن حکم شرعی اولی را تعطیل و مصالح جامعه را بر آن مقدم بدارد (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۵۶).

با نگاهی به تعابیر فوق می توان چنین گفت که در اینجا مقصود از اطلاق، گسترش دامنه ولایت فقیه و شمول مسئولیت است که برای تأمین مصالح و تضمین عدالت، همه ابعاد مصالح مردمی را فرا می گیرد. فقهای پیشین به جای واژه مطلقه از عامه استفاده می کردند؛ زیرا در برابر این شمول و مطلق بودن ولایت، ولایت های دیگری نیز وجود دارد که جهات خاصی از آنها مورد نظر است، مانند ولایت پدر در امر ازدواج دختر یا ولایت پدر و جد در تصرفات مالی فرزندان نابالغ (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹)؛ بنابراین، منظور از اطلاق، گسترش دامنه ولایت فقیه و مسئولیت اجرایی ولی فقیه در همه احکام اسلامی و همه ابعاد مصالح عمومی مردم است و مانند دیگر ولایت ها، یک بعدی نخواهد بود؛ از این رو، مطلقه در برابر مقیده ای آمده است که اختیارات ولی فقیه را به موارد خاصی همچون امور حسیه محدود می کردند. در نتیجه، مطلق بودن ولایت یعنی اینکه فقیه ملزم است:

الف) همه احکام اسلام را تبیین و اجرا کند؛ زیرا هیچ حکمی از احکام الهی در عصر غیبت قابل تعطیل شدن نیست؛

ب) براساس قاعده اهم و مهم، برای تراحم احکام چاره ای بیندیشد؛

ج) بر خلاف حکومت های مطلقه، اطلاق در ولایت فقیه محدود به موازین اسلامی و رعایت عدالت و تقوا برای اداره جامعه اسلامی است.

بنابراین، ولایت فقیه در چارچوب قوانین الهی اعم از فرعی، ثانوی و حکومتی را ولایت مطلقه فقیه می نامند.

۱-۳. فقیه

فقیه که در لغت به معنای فهم همراه با تلاش آمده در اصطلاح به علم به احکام شرعی خلاصه شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۶۴۲). همچنین فقیه به کسی می گویند که در فهم مسائل شرعی و احکام الهی تخصص داشته باشد، به عبارت دقیق تر فقیه

همان کسی است که ملکه فقاها در او وجود دارد و فقاها یعنی فهم مسائل شرعی از راه استنباط از ادله معتبر شرعی (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۴۶).

مقصود از فقیه در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع الشرایطی است که باید سه ویژگی داشته باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹):

۱. **اجتهاد مطلق:** یعنی آنکه مسلط بر علم فقه باشد و بتواند مسائل جدید و

مستحدثه مسلمانان را حل کند و آنها را با اصول و فروع دین تطبیق دهد.

۲. **عدالت:** فقیه جامع الشرایط کسی است که با پیروی عملی از احکام و

دستورهای دین، هوا و هوس را ترک کند. فقیه حاکم، اگر فتوا می‌دهد،

باید خود نیز به آن عمل کند و اگر حکم ولایتی و حکومتی صادر و

انشاء می‌کند، خود نیز آن را بپذیرد.

۳. **قدرت مدیریت و استعداد رهبری:** فقیه جامع الشرایط باید افزون بر

اجتهاد و عدالت، بینش درستی نسبت به امور سیاسی و اجتماعی داخل و

خارج کشور داشته باشد و از هنر مدیریت و لوازم آن برخوردار باشد.

دیدگاه‌های اختیارات ولی فقیه

در خصوص اینکه در عصر غیبت، فقیه از چه اختیاراتی برخوردار است، دو دیدگاه

وجود دارد:

ولایت مطلقه فقیه

براساس این دیدگاه، اختیارات ولی فقیه در امر حکومت، همان اختیارات پیامبر ﷺ

و ائمه معصومین  است. هر حکومتی در جامعه اهدافی را تعقیب می‌کند. مقایسه

اهداف حکومت در اندیشه اسلامی با سایر حکومت‌ها، حاکی از تنوع و گستردگی

اهداف حکومت اسلامی در مقایسه با سایر حکومت‌ها است. بی‌تردید تحقق این

اهداف، مستلزم اختیارات متوازن و متناسب با آنها است. از این اختیارات که با اهداف

حاکمیت دینی تناسب دارد، به ولایت مطلقه فقیه تعبیر شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۱۰۱-۱۰۲).

در تبیین مفهومی ولایت مطلقه فقیه توجه به نکات زیر ضروری است:
بدون تردید مراد از اطلاق در «ولایت مطلقه فقیه» معنا و مفهوم لغوی آن نیست و روشن است که برخی از شبهات در این زمینه ناشی از خلط معنای لغوی و اصطلاحی است. مطلقه در فرهنگ لغت به معنای «رهایی و آزاد بودن از هرگونه قید و بند» است؛ بدان معنا که فرد هر آنچه را که اراده کند، بتواند انجام دهد؛ بنابراین می‌توان دریافت که اطلاق در ولایت مطلقه فقیه اصطلاحی فقهی است و ارتباطی با معنای لغوی آن ندارد (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۵۳۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۸ق، ج ۱۵، صص ۴۰۰-۴۰۲).

واژه مطلقه در ولایت مطلقه فقیه با اصطلاح علمی آن در دانش سیاسی نیز متمایز است. در علم سیاست، حکومت مطلقه ترجمه *Absolutism* است. در فرهنگ علوم سیاسی این واژه به حکومت مطلقه ترجمه شده است و بدان معناست که حاکم دارای اختیارات بی‌حد و اندازه‌ای است که هر قانونی را که اراده کند بتواند وضع و اجرا کند، در حالی که خود او در عمل از آن مستثنا است. از چنین حکومتی به حکومت استبدادی تعبیر شده است. در حکومت‌های استبدادی، مال، جان و ناموس افراد تحت حاکمیت حاکم است و هرگونه که اراده کند در سرنوشت زندگی شهروندان رفتار می‌کند. واژه مطلقه در ولایت مطلقه فقیه اصطلاحی فقهی است و معنای لغوی آن در فرهنگ لغت و یا مفهوم اصطلاحی آن در علم سیاست مراد نیست.

براساس تعریفی که حضرت امام علیه السلام و مرحوم نراقی از ولایت مطلقه فقیه ارائه کرده‌اند؛ مراد از ولایت مطلقه فقیه تمامی اختیاراتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصومین علیهم السلام در عرصه اداره جامعه از آن برخوردار هستند. به دیگر سخن، تفاوتی میان اختیارات ولی فقیه با اختیارات پیامبر و امامان معصوم در اداره امور جامعه وجود ندارد. از این اختیارات گسترده فقیه در عصر غیبت که همچون ولایت معصومین در اداره شئون جامعه است، به ولایت مطلقه فقیه تعبیر شده است. امام علیه السلام در تبیین این دیدگاه می‌فرمایند: «کلیه اختیاراتی که امام علیه السلام دارد فقیه نیز داراست، مگر دلیل شرعی اقامه

شود مبنی بر آنکه فلان اختیار و حق ولایت امام علیه السلام به سبب حکومت ظاهری او نیست بلکه به شخص امام مربوط می‌شود و یا اگرچه به مسائل حکومت و ولایت ظاهری بر جامعه اسلامی است، لیکن مخصوص شخص امام معصوم است و شامل دیگران نمی‌شود» (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۵۶).

البته بدیهی است که این گستره ولایت فقیه، تنها در حیطه شئون اجتماعی و اداره امور سیاسی و اجتماعی است؛ در حالی که معصومین علیهم السلام افزون بر مقامات بلند معنوی، ولایت داشتن در امور تکوینی و در شئون فردی نیز دارای اختیار بوده و هستند، اما فقیه هیچ‌یک از این اختیارات را نداشته و ندارد.

ولایت مقیده فقیه

براساس این دیدگاه، اختیارات ولی فقیه محدود به امور حسبه است؛ یعنی اموری که خداوند راضی به ترک آنها نیست و متولی مشخصی هم ندارد؛ مانند: قضاوت، جهاد، اجرای حدود الهی، رسیدگی به امور بی‌سرپرستان، دیوانگان و محجورین (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۷۷).

براساس مراتب تشکیکی حکومت در نظام سیاسی اسلام، در صورتی که حکومت در دست امام معصوم علیه السلام و یا زمامدار عادل نبود و حکومت جور و طاغوت استقرار داشت، وظیفه جامعه اسلامی چیست؟ آیا همه امور به طور کامل در اختیار حاکم غاصب و ستمگر قرار می‌گیرد و مردم باید امور حکومتی را کاملاً واگذارند و هیچ امر حکومتی نباید به شکل صحیح انجام بگیرد؟ آیا افراد صالح و شایسته نباید در هیچ سطحی براساس موازین اسلامی به امور حکومتی رسیدگی کنند و در حد امکان جامعه را رهبری کنند؟

بی تردید و با توجه به مبنای ارزش گذاری در اسلام، پاسخ منفی است و اسلام برای چنین مواردی که امام معصوم حضور ندارد تا حکومت تشکیل دهد، مقرر کرده است که مردم حتی الامکان - ولو در موارد محدود - در ارتباط با امور حکومتی به کسی مراجعه کنند که شباهت بیشتری به معصوم داشته باشد. همواره در جامعه، در مسائل

خانوادگی، شخصی، اجتماعی و در معاملات و دادوستدها اختلاف و مشاجراتی رخ می‌دهد. برای رفع این امور و حل و فصل آنها، مردم نیاز به دخالت حکومت دارند و باید به مراجع قانونی رجوع کنند تا به اختلافات و مرافعات رسیدگی شود. در دوران حاکمیت حکام ظالم و فاسد، مردم نباید به این بهانه که حکومت حق وجود ندارد و امام معصوم و یا حاکم عادل در رأس حکومت نیست، به حکومت طاغوت رضایت دهند و هرچه آن حکومت گفت انجام دهند و تدبیری نیندیشند؛ بلکه باید به کسی رجوع کنند که حکم صحیح اسلامی را بیان و اجرا کند.

این فقها باید دارای سه شرط فقاقت، عدالت و مدیریت کافی برای داوری و رفع معضل باشند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹). معنای این سخن آن است که در قلمرو سیطره وسیع دولت غاصب، دولت‌های محدودی تشکیل شود که مردم در محدوده‌های خاصی مشکلات حکومتی خود را به آنها ارجاع دهند. در فرهنگ اسلامی ما از چنین اعمال حاکمیتی به «ولایت مقیده» تعبیر می‌شود.

از آنچه گفتیم می‌توان نتیجه گرفت:

در فقه شیعه، برخورداری حکومت اسلامی از اختیارات لازم برای انجام وظایف محوله، به ولایت مطلقه فقیه تعبیر می‌شود. به دیگر سخن، «ولایت مطلقه فقیه» یعنی اینکه حاکم اسلامی از همه اختیاراتی برخوردار باشد که بتواند در پرتو آنها به تمام وظایفی که برای حکومت دینی برشمردیم اقدام کند و به تأمین همه نیازمندی‌های جامعه به شکل مشروع و قانونی بپردازد. در مقابل آن، ولایت محدود و مقید فقیه است که فقط در موارد ضرورت و ناچاری برای فقیه حق تصرف قایل است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۱۰۱-۱۰۲).

قید «مطلقه» در ولایت مطلقه، در مقابل ولایت محدودی است که فقها در عصر حاکمیت طاغوت دارا بودند. فقهای شیعه در عصر طاغوت به علت عدم بسط ید و محدودیت‌ها و موانعی که از طرف حکومت‌ها برای آنان وجود داشت، نمی‌توانستند آشکارا در امور اجتماعی دخالت کنند و فقط در برخی مسائل نظیر ازدواج، طلاق، رفع اختلافات و برخی امور حقوقی دخالت می‌کردند. پیروزی انقلاب اسلامی زمینه بسط ید

و اعمال حاکمیت فقها را فراهم ساخت (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۱۰۱-۱۰۲).

میان فقیه و امام معصوم علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ تفاوتی در برخورداری از اختیارات و حقوقی که برای اداره جامعه و حکومت ضروری است، وجود ندارد. معقول نیست که در اداره جامعه میان اختیارات فقیه و معصومان تمایز قایل شد؛ زیرا ایجاد محدودیت در موارد ضروری، موجب تفویت مصالح جامعه می گردد. لذا فقیه نیز مانند معصومان علیهم السلام در حوزه اجتماعی و اداره امور جامعه از تمامی اختیارات لازم برخوردار است (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۵۶).

دامنه ولایت فقیه منوط و منحصر به موارد ضروری نیست، بلکه وی در چارچوب مصالح اسلام و مسلمین تصمیم گیری می کند. اگر جایی امر دایر میان اهمّ و مهم شود، فقیه می تواند مهم را فدای اهمّ کند تا اهمّ باقی بماند؛ مثلاً اگر رفتن به حج موجب ضرر به جامعه اسلامی باشد و ضرر آن از ضرر تعطیل حج بیشتر باشد، فقیه حق دارد برای حفظ جامعه اسلامی و پاسداری از دین، حج را موقتاً تعطیل کند و مصلحت مهمتری را برای اسلام فراهم نماید (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۵۶). درباره اصول دین، که اسلام بر آن بنا شده است، باید گفت که به هیچ وجه جایز نیست برای حفظ مصلحت دیگری اصول دین تغییر یابد؛ زیرا در تزاخم میان اصول دین با امور دیگر، اصول دین مقدم است.

وجوه اختلاف دیدگاه‌های مطلقه و مقیده

با مقایسه دیدگاه‌های مطرح در مسئله اختیارات ولی فقیه می توان تفاوت و ثمره عملی آنها را در چند امر مهم بیان کرد:

محدوده اختیارات

براساس دیدگاه ولایت مطلقه فقیه، ولایت شخص فقیه در عصر غیبت، به هیچ یک از قیودی که در بحث مفهوم‌شناسی و تعابیر مطلق گذشت، محدود نمی شود. ولی براساس دیدگاه ولایت مقیده فقیه، دایره اختیارات فقیه، محدود است. توضیح آنکه براساس دیدگاه ولایت مطلقه فقیه، هرگاه فقیه جامع الشرایط در عصر

غیبت مبسوط الید شود و بتواند در راستای اهداف والای اسلامی و اجرای احکام و حدود الهی تشکیل حکومت دهد، از اختیاراتی متناسب با آن اهداف متعالی برخوردار می‌گردد که از آن به ولایت مطلقه‌ی فقیه تعبیر می‌شود. زمانی که فقیهی بتواند تشکیل حکومت دهد در تدبیر امور جامعه از همان اختیاراتی برخوردار است که امام معصوم علیه السلام داراست در این صورت اعتبار کلیه‌ی مقررات، آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های صادر شده در جامعه‌ی اسلامی، منوط به امضا و اذن او خواهد بود. پس معنای ولایت مطلقه این است که حاکم و رهبر و پیشوای امت اسلامی برای انجام وظایف و اجرای مصالح جامعه‌ی اسلامی، از اختیارات لازم برخوردار است و ولی فقیه در راستای مصالح جامعه‌ی اسلامی و تأمین نیازمندی‌های جامعه، هر نوع دخل و تصرفی که لازم باشد می‌تواند انجام بدهد. پس فقیه در عصر غیبت از سه منصب برخوردار است:

الف) منصب افتاء (صادر کردن فتوا)

ب) منصب قضاوت و حکم بین مردم

ج) منصب ولایت. یعنی ولایت در انواع تصرفات که این خود شامل اختیارات هفتگانه است:

۱. ولایت بر اموال افراد صغیر، بی‌سرپرست و دیوانگان؛
۲. ولایت بر گرفتن خمس و زکات و اوقاف عامه و صرف آن در موارد مشخص؛
۳. ولایت در اجرای حدود الهی؛
۴. ولایت در امر به معروف و نهی از منکر در مواردی که منجر به جرم یا قتل می‌شود؛
۵. ولایت در حکومت و سیاست و تنظیم بلاد و حفظ مرزها و دفاع در مقابل دشمنان و هر آنچه مربوط به اداره جامعه و مصالح عمومی است؛
۶. ولایت بر اموال و نفوس؛
۷. ولایت بر تشریح و اینکه حق وضع قوانین و تشریح آنها مطابق مصالح جامعه را داشته باشد.

اما براساس دیدگاه ولایت مقیده فقیه، همان‌گونه که فقها در عصر حضور معصومان علیهم‌السلام با اذن ایشان اجازه قضاوت بین دادخواهان و صدور حکم داشتند، در دوران غیبت نیز همواره فقها گرچه بسط ید و مجال تشکیل حکومت نداشته‌اند، در موارد محدودی در مرافعات، درگیری‌ها و اختلافات و امور ضروری و بر زمین مانده که در فقه ما از آنها به امور حسبه تعبیر می‌شود، دارای ولایت بوده‌اند. بنابراین در اصطلاح فقها، ولایت مطلقه مقابل ولایت مقید و محدود فقیه است که از سوی برخی از فقها ارائه شده است؛ بدین معنا که گروهی از فقهای معاصر، ولایت فقیه را محدود به افتاء، قضاوت و امور حسبه می‌دانند؛ در حالی که براساس نظریه ولایت مطلقه، گستره اختیارات حکومتی فقیه گسترده بوده و اعم از امور یاد شده در نظریه فوق است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۱۰۱-۱۰۲؛ موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۵۶).

محدوده زمانی عصر حضور و غیبت

ولایت مطلقه در عصر حضور، منحصر از آن معصومین بوده و بر این اساس، ولایت مطلقه فقیه، تنها منحصر در عصر غیبت است. اما ولایت مقیده فقها، در عصر حضور معصومین علیهم‌السلام نیز برپا بوده است. در زمان معصومان علیهم‌السلام نیز فقها از ولایت مقیده برخوردار بوده و با اجازه معصومان در موارد خاصی مُجاز به قضاوت و دادرسی بودند. همچنین در عصر غیبت نیز گرچه فقها بسط ید و مجال تشکیل حکومت نداشتند، اما در موارد محدودی، در مرافعات، درگیری‌ها، اختلافات و امور ضروری که در فقه از آنها به «امور حسبه» تعبیر می‌شود حکومت می‌کردند.

تشکیل حکومت و اختیارات حاکم

در امر تشکیل حکومت، از دو منظر می‌توان به مقایسه دو دیدگاه پرداخت: یکی از جهت اصل تشکیل حکومت و دیگری از نظر محدوده اختیارات حاکم پس از تشکیل حکومت.

در بحث اصل تشکیل حکومت، براساس دیدگاه ولایت مطلقه، اصل اولی در

ولایت فقیه تشکیل حکومت است و ولایت او مرادف خلافت دانسته شده است؛ در حالی که براساس دیدگاه ولایت مقیده، اصل حق تشکیل حکومت به عنوان یکی از امور حسیه برای فقیه ثابت می شود. در تبیین دیدگاه ولایت مطلقه و ارتباط آن با اصل تشکیل حکومت، امام علیه السلام در کتاب ولایت فقیه در توضیح مرسله صدوق می فرماید: «معنی خلافة رسول الله صلی الله علیه و آله امر معهود من أول الإسلام، ليس فيه إبهام، والخلافة لولم تكن ظاهرة في الولاية والحكومة، فلا أقل من أنها القدر المتيقن منها، وقوله صلی الله علیه و آله «الذين يأتون من بعدى» معرف للخلفاء، لا محدد لمعناها، وهو واضح.»؛ خلافت و جانشینی پیامبر صلی علیه السلام از آغاز اسلام دارای مفهومی روشن بوده است و هیچ گونه ابهامی در آن راه ندارد. مفهوم خلافت، اگر ظهور در ولایت و حکومت نداشته باشد، حداقل آن است که ولایت و حکومت قدر متیقن و مصداق بارز خلافت است؛ بنابراین فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمودند: «کسانی که بعد از من می آیند»، تنها در مقام معرفی جانشینان آن حضرت است و هرگز درصدد تعریف واژه «خلافت» نیست و این امری روشن است (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۵۶).

در مقابل، با بررسی آثار علمایی که بحث ولایت مقیده فقیه را مطرح نموده اند، می توان ثابت کرد که اعتقاد آنان به ولایت مقیده، مانند اعتقاد قایلین به ولایت مطلقه، در مرحله عمل به لحاظ اختیار تشکیل حکومت برای فقیه می انجامد. چرا که: اولاً اکثر علما با توجه به عدم امکان تشکیل حکومت این نظر را مطرح نموده اند و در ادامه بحث خود معتقدند اگر فقیه آنچنان بسط ید پیدا کرد که بتواند اختیارات ائمه را اجرا و حکومت تشکیل دهد، باید برای تحقق اهداف اسلامی این کار را انجام دهد؛ ثانیاً اکثر علمایی که قایل به این نظریه بوده اند، دایره امور حسیه را وسیع تر از مصادیق مطرح دانسته و تشکیل حکومت را به منظور دستیابی به اهداف حکومت اسلامی از مهمترین مصادیق امور حسیه می دانند.

امام علیه السلام نیز در تأیید این سخن در کتاب ولایت فقیه می فرماید: «ولایخفی أن حفظ النظام، وسدّ ثغور المسلمین، وحفظ شبانهم من الانحراف عن الإسلام، ومنع التبلیغ المضادّ للإسلام ونحوها، من أوضح الحسیّات، ولا يمكن الوصول إليها إلا بتشکیل

حکومة عادلة إسلامية؛ بر کسی پوشیده نیست که اموری نظیر «حفظ نظام اسلامی»، «پاسداری از مرزهای میهن اسلامی»، «حفظ جوانان مسلمان از گمراهی و انحراف» و «جلوگیری از تبلیغات ضد اسلامی» از روشن ترین مصادیق امور حسیه به شمار می روند و از طرفی تنها تشکیل یک حکومت عادلانه اسلامی می تواند ما را به این اهداف مقدس نائل سازد (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۷۷).

اما در بحث محدوده اختیارات حاکم جامعه اسلامی، در اصطلاح فقها ولایت مطلقه مقابل ولایت مقید و محدود فقیه است که از سوی برخی از فقها ارائه شده است؛ بدین معنا که گروهی از فقهای معاصر ولایت فقیه را محدود به افتاء، قضاوت و امور حسیه می دانند؛ در حالی که براساس نظریه ولایت مطلقه، گستره اختیارات حکومتی فقیه گسترده بوده و اعم از امور یاد شده در نظریه فوق است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۱۰۱-۱۰۲).

البته تذکر این نکته ضروری است که در ولایت مقید فقیه نیز مسئله حکومت فقیه مطرح است، اما حاکم فقط در موارد ضروری حق تصرف و دخالت دارد. از نظر این عده، اگر برای زیباسازی شهر نیاز به تخریب خانه‌ای باشد، فقیه نمی تواند دستور تخریب آن را صادر کند؛ زیرا زیباسازی شهر یکی از امور ضروری و از اموری که زندگی بدون آن ممکن نباشد نیست. در حالی که معتقدان به ولایت مطلقه فقیه، تمامی موارد نیاز جامعه اسلامی - چه اضطراری و چه غیراضطراری - را در قلمرو تصرفات شرعی فقیه می دانند (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۱۰۱-۱۰۲).

بنابراین در میان فقهای معاصر، دیدگاه ولایت مقید و محدود به امور حسیه مسئله رهبری سیاسی جامعه و حکومت را رد نمی کند، بلکه آن را با اختیاراتی محدودتر و در چارچوب احکام اولیه می پذیرد. البته در مقام عمل، هر یک از فقهای فوق که موفق به تشکیل حکومت شوند، بدون تردید بدون برخورداری از ولایت مطلقه قادر به دستیابی به اهداف حکومت اسلامی نخواهند بود و زمینه‌های اجتماعی و به تعبیر حضرت امام، توجه به عنصر زمان و مکان موجب تحول در نظریه و نگاه فقهی آنان می شود (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۵۶).

۱-۴. حکم حکومتی

صدور حکم حکومتی از دیگر مواضع اختلاف دو دیدگاه مطلقه و مقیده است. دیدگاه ولایت مطلقه، بر خلاف دیدگاه ولایت مقیده، این اجازه را به فقیه جامع‌الشرایط می‌دهد که حکم حکومتی یا حکم ولایی صادر نماید. براساس دیدگاه ولایت مطلقه فقیه، اختیارات ولی فقیه در عصر غیبت به او این اجازه را می‌دهد که براساس مقتضیات زمان و منطبق با آن، احکامی صادر نماید و حتی برای مدتی اجرای یک حکم اولیه را متوقف کند که از آن به حکم حکومتی تعبیر می‌شود (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۵۶). توضیح بیشتر آنکه احکام به دو نوع ثابت و متغیر تقسیم می‌شوند. احکام ثابت، احکامی هستند که در طول اسلام ثابت بوده و تا روز قیامت مستمر و پایدارند که خود بر دو نوع‌اند:

• **احکام اولیه:** احکام عادی اسلام که ناظر به شرایط عادی مکلف است و شرایط

خاص مکلفین در آن لحاظ نشده و مصلحت در آن به خود فعل تعلق می‌گیرد؛ مانند بسیاری از احکام و فروع دین نظیر نماز، روزه، خمس، زکات، حج و ...

• **احکام ثانویه:** احکامی که ناظر به شرایط خاص مکلف است و مصلحتی که

براساس آن حکم وضع می‌شود تابع شرایط خاص مکلفین است؛ مانند عناوینی چون ضرر، عسر و حرج، جهل، اضطراب، اکراه و ...

در مقابل احکام ثابت، احکام متغیر قرار دارند که تعریف آن چنین است: حکمی که برای مدتی موقت، با توجه به شرایط، مقتضیات، ضرورت‌ها و نیازمندی‌های جامعه صادر می‌شود و تا زمان بقای این شرایط، حکم نیز استمرار دارد. مثال بارز این نوع از احکام، حکم ولایی یا همان حکم حکومتی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۱۰۱-۱۰۲).

بر این اساس، حکم حکومتی یا حکم ولایی، حکمی مصلحتی است که حاکم جامعه براساس شرایط، مقتضیات، ضرورت‌ها و نیازمندی‌های جامعه صادر می‌کند و اجرای آن توسط همگان ضروری است و تا بقای شرایط، این حکم نیز باقی است؛ مانند فتوای تحریم تنباکو.

حکم حکومتی اگر ناظر به احکام باشد، ممکن است در مقام تراحم با یک حکم

اولیه قرار گیرد و اجرای آن را موقتاً متوقف سازد؛ همان گونه که در احکام ثانویه نیز چنین است. در واقع می توان گفت حکم حکومتی از جهت کارکرد، شباهتی به حکم ثانویه دارد، ولی با تفاوت هایی از جمله:

حکم ثانویه ناظر به شرایط خاص فرد مکلف است، اما حکم حکومتی ناظر به شرایط خاص جامعه است.

حکم ثانویه در چارچوب قواعد کلی شریعت ثابت است، اما حکم حکومتی حکمی متغیر و موقت است و با از بین رفتن شرایط، خودبه خود منتفی می شود.

حکم ثانویه توسط فقها در مقام استنباط بیان می شود، اما وضع حکم حکومتی تنها در اختیار حاکم جامعه اسلامی است؛ مگر آنکه حکومت اسلامی برقرار نباشد که در این صورت فقها در حدود اختیارات خود اعمال ولایت می کنند (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۷۷).
عمل به حکم ثانویه تنها بر مقلدان همان فقیه لازم است، اما عمل به حکم حکومتی بر همه مسلمانان لازم است.

در رد شبهه اطلاق و استبداد بیان شد که اختیارات ولی فقیه آزاد و رها نبوده بلکه محدود به قوانین شرعی است. پرسشی که مطرح می شود این است که اگر اختیارات ولی فقیه محدود به قانون الهی است، چگونه احکام حکومتی مخالف احکام و دستورات دین صادر می شود؟

در پاسخ باید گفت: اولاً حکم حکومتی تنها هنگامی صادر می شود که میان دو حکم اولیه تراحم پیش آید و ولی فقیه با ترجیح یکی بر دیگری، تراحم را برطرف کند؛ بنابراین حکم حکومتی مخالفتی با احکام اولیه اسلام ندارد. ثانیاً حکم حکومتی در طول حکم اولیه خداوند است نه در عرض آن؛ زیرا یکی از احکام اولیه، لزوم اطاعت از حاکم مشروع اسلامی است (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۵۶).

مسئله مهمی که گاه در پی بحث از جایگاه حکم حکومتی مطرح می شود این است که در صورت تعارض میان حکم ولی فقیه و فتوای فقهای دیگر چه باید کرد؟ بدیهی است شخص مقلد می تواند در امور فردی و عبادی خود به مرجع تقلیدی که در فقاہت اعلم تشخیص داده شده است مراجعه کند؛ اما اگر در امور مربوط به اداره جامعه

اسلامی - اعم از مسائل اجتماعی و حتی برخی مسائل فردی که به مصلحت عمومی گره خورده است - میان حکم ولی فقیه و فتوای مرجع تقلید تفاوتی وجود داشته باشد، حکم ولی فقیه مقدم است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۰۲).

وظیفه مرجع تقلید به عنوان یک کارشناس و متخصص، صدور فتواست؛ یعنی بیان نظر فقهی درباره احکام کلی اسلام. اما وظیفه ولی فقیه صدور حکم است؛ یعنی دستور و فرمان الزام آوری که در مقام حاکم شرعی و برای اداره جامعه اسلامی صادر می شود. در حوزه مربوط به اداره جامعه اسلامی، حکم ولی فقیه بر فتوای فقهای دیگر مقدم است؛ زیرا ولی فقیه با در نظر گرفتن مصلحت کل مسلمین و در چارچوب شرع مقدس اسلام حکم ولایی صادر می کند و تبعیت از آن بر همه مسلمانان لازم است؛ اعم از اینکه در مسائل شرعی خود مقلد شخص ولی فقیه باشند یا مرجع دیگری و حتی اعم از اینکه خود مرجع باشند یا مقلد (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۵۶).

بنابراین مرجع تقلید تنها می تواند فتوا صادر نماید نه حکم حکومتی، و این تنها ولی فقیه است که در مقام حاکم اسلامی می تواند حکم صادر کند و حکم او ذاتاً در حوزه اداره جامعه مقدم بر فتواست؛ زیرا:

فتوا ناظر به بعد فردی و بیان حکم کلی است، ولی حکم ناظر به بعد اجتماعی و اجرایی است.

حکم ولی فقیه، بر خلاف فتوای مرجع تقلید، مصلحت کلی جامعه را در نظر می گیرد نه صرفاً مصلحت فردی.

۱-۵. قالب اختیارات

یکی از موارد اختلافی در دو دیدگاه ولایت مطلقه و ولایت مقیده فقیه، اختلاف در قالب اختیارات است. همان گونه که بیان شد، در اصل تشکیل حکومت و تا حدودی در دایره اختیارات، در مرحله عمل تفاوت چندانی میان نظریه ولایت مطلقه فقیه و ولایت مقیده فقیه مشاهده نمی شود؛ اما نکته مهم آن است که این اختیارات در عصر غیبت در چه قالبی در اختیار فقیه قرار می گیرد.

طبق نظریه ولایت مطلقه فقیه، شخص فقیه بر امور تحت اختیار خود ولایت دارد و اختیارات او در قالب ولایت تبیین می‌شود. در مقابل، براساس نظریه ولایت مقیده فقیه، این اختیارات به شخص فقیه تفویض و واگذار می‌شود و او به نوعی مأذون در تصرف است نه صاحب ولایت؛ بنابراین فقیه براساس دیدگاه ولایت مطلقه، «ولی» محسوب می‌شود و دارای ولایت است؛ در حالی که در دیدگاه ولایت مقیده، صرفاً مأذون در تصرف بوده و حق ولایت به معنای کامل آن برای وی اثبات نمی‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۱۰۱-۱۰۲).

ثمره این تفاوت در چند مورد آشکار می‌شود:

- **دایره اختیارات:** ولی در حوزه مولی علیه خود از اختیارات گسترده‌ای برخوردار است و محدود به موارد خاصی نیست؛ اما اختیارات شخص مأذون در تصرف محدود به مواردی است که به او اذن داده شده است.
- **زمانندی:** حق تصرف ولی محدود به زمان خاصی نیست و تا هنگامی که شرایط فقاها، عدالت و سایر ویژگی‌های لازم در فقیه جامع‌الشرایط وجود داشته باشد، این حق برای او باقی است؛ در حالی که حق تصرف شخص مأذون در تصرف تا زمانی اعتبار دارد که اذن به او داده شده باشد.
- **حق واگذاری:** ولی می‌تواند تمام یا بخشی از اختیارات خود را به دیگران واگذار کند؛ اما مأذون در تصرف از چنین اختیاری برخوردار نیست و نمی‌تواند اختیارات خود را به دیگری منتقل کند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹).

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف واکاوی وجوه اختلاف میان دو دیدگاه «ولایت مطلقه» و «ولایت مقیده» در خصوص اختیارات فقیه در عصر غیبت انجام شد. براساس یافته‌های این تحقیق، می‌توان نتیجه گرفت که اختلاف میان این دو رویکرد، فراتر از یک تفاوت سطحی در واژگان، ریشه در مبانی کلامی و فقهی عمیقی دارد که نوع نگاه به وظایف دین در عرصه عمومی را تعیین می‌کند.

نتایج حاصل از این بررسی نشان داد که مهمترین وجه افتراق این دو دیدگاه در «قلمرو تصرف» و «فلسفه تشکیل حکومت» نهفته است. در حالی که ولایت مقیده، اختیارات فقیه را به امور حسیه و موارد اضطرار محدود می‌سازد و فقیه را تنها به عنوان «امین شرع» در موارد خاص می‌شناسد، ولایت مطلقه با تکیه بر استمرار وظایف حکومتی معصوم علیه السلام، فقیه را «حاکم و مدیر جامعه» قلمداد می‌کند. در این دیدگاه، «اطلاق» به معنای رها بودن از بن‌بست‌های اجرایی و داشتن اختیارات تام برای وضع مقررات در چارچوب مصلحت عمومی است؛ امری که برای حفظ نظام و اجرای عدالت در جوامع پیچیده امروزی اجتناب‌ناپذیر می‌نماید.

همچنین، این تحقیق روشن ساخت که بازتعریف «حکم حکومتی» در اندیشه امام خمینی علیه السلام، نقطه عطف تفاوت میان این دو نگاه است. در ولایت مطلقه، حکم حکومتی ابزاری پویا برای حل نزاحات و پاسخ‌گویی به نیازهای متغیر زمان و مکان است، در حالی که در دیدگاه مقیده، فقیه فاقد چنین ابزار کارآمدی برای اداره کلان کشور است. در نهایت، می‌توان چنین استنباط کرد که نظریه ولایت مطلقه فقیه، پاسخی جامع به ضرورت «کارآمدی» در نظام سیاسی اسلام است. این نظریه با عبور از نگاه فردگرایانه به فقه، مسیری را به سوی «فقه حکومتی و تمدن‌ساز» می‌گشاید. اگرچه دیدگاه مقیده بر صیانت از حدود سنتی فقه تأکید دارد، اما در مقام عمل و در رویارویی با ضرورت‌های کشورداری، با چالش‌های جدی مواجه است؛ بنابراین، وجوه اختلاف مطرح شده در این مقاله (از جمله در محدوده اختیارات، جایگاه مصلحت و ماهیت احکام حکومتی) نشان‌دهنده آن است که ولایت مطلقه، ضرورتی برخاسته از ماهیت اجتماعی اسلام برای صیانت از کیان جامعه اسلامی در دوران طولانی غیبت است که تداوم اجرای احکام الهی را تضمین می‌کند.

منابع

- * قرآن کریم.
- * قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. (بی تا).
- ابن منظور، محمد بن مكرم. (۱۴۱۸ق). لسان العرب (محقق: علی شیری). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۸). ولایت فقیه؛ ولایت فقاها و عدالت (تنظیم و ویرایش محمد محرابی). قم: مرکز نشر اسراء.
- حائری یزدی، مهدی. (بی تا). حکمت و حکومت. بی جا: بی نا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۰۴ق). مفردات الفاظ القرآن. تهران: دفتر نشر کتاب.
- کعبی، عباس. (۱۳۸۰). بررسی تطبیقی مفهوم ولایت مطلقه فقیه. قم: انتشارات ظفر.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی (ج ۲). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر. (بی تا). بحار الأنوار (ج ۷۱، ۷۲). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۸۰). نظریه سیاسی اسلام (ج ۲). قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۴). حکیمانانه‌ترین حکومت. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- موسوی خمینی، روح‌الله. (۱۳۶۸). صحیفه امام (ج ۳). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- موسوی خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۳). ولایت فقیه (حکومت اسلامی). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.